

(ید) براهین روحانیّه

در این عالم جسمانی زمانرا ادوار است و مکانرا اطوار فصولرا گردش است و نفوسرا ترقّی و تدنّی و پرورش . گاهی فصل ربیع است و گهی موسم خریف دمی اوان تابستانست و اوقاتی فصل زمستان . موسم بهار ابر گهر بار دارد و نفحه مشکبار نسیم جان بخش دارد و هوائی در نهایت اعتدال باران بیارد خورشید بتابد اریاح لواقع بوزد عالم تجدید شود و نفحه حیات در نبات و حیوان و انسان پدید آید کائنات ارضیّه از برزخی ببرزخ دیگر انتقال نماید جمیع اشیا خلعت تازه پوشد و خاک سیاه پر گیاه گردد و کوه و صحرا حلّه خضرا یابد درختان برگ و شکوفه نماید و گلستان گل و ریاحین برویاند جهان جهان دیگر گردد و کیهان حیات جان پرور یابد عالم ارضی جسم بیجان بود روح تازه یابد و لطافت و صباحت و ملاححت بی اندازه حاصل نماید پس بهار سبب حیات جدید شود و روح بدیع دهد . بعد موسم تابستان آید و حرارت افزایش و نشو و نما نهایت قوّت بنماید قوّه حیات در عالم نبات بدرجه کمال رسد و زمان حصاد شود دانه خرمن گردد و قوت بهر دی و بهمن مهیّا شود . بعد فصل خزان بی امان آید و نسیم ناگوار بوزد باد عقیم مرور کند و فصل سقیم حصول یابد جمیع اشیا پژمرده شود و هوای لطیف افسرده گردد نسیم بهار بباد خریف مبدّل شود اشجار سبز و خرّم افسرده و عریان گردد و گل و ریاحین حالت غمگین یابد گلشن نازنین گلخن ظلمانی شود .

بعد فصل زمستان آید و سرما و طوفان گردد برف است و بوران تگرگست و باران
رعد است و برق جمودتست و خمودت جمیع کائنات نباتیّه بحالت موت افتد و
موجودات حیوانیّه پژمرده و افسرده گردد . چون باین درجه رسد باز نو بهار جان
پرور آید و دور جدید شود و موسم ربیع با کمال حشمت و عظمت با جنود طراوت
و لطافت در کوه و دشت خیمه بر افرازد دوباره هیکل موجودات تجدید شود و
خلقت کائنات تازه گردد اجسام نشو و نما یابد دشت و صحرا سبز و خرم گردد
درختها شکوفه نماید و آن بهار پارسالی باز در نهایت عظمت و جلال رجوع کند
و وجود کائنات بر این دور و تسلسل باید و شاید و باید ، این دور و گردش عالم
جسمانیست . بهمین قسم ادوار روحانی انبیا یعنی یوم ظهور مظاهر مقدّسه بهار
روحانیست تجلیات رحمانیست فیض آسمانیست نسیم حیاتست اشراق شمس حقیقت
است ارواح زنده شود قلوب تر و تازه گردد نفوس طیّبه شود وجود بحرکت آید
حقایق انسانیّه بشارت یابد و در مراتب و کمالات نشو و نما جوید ترقّیات کلیّه
حاصل شود حشر و نشور گردد زیرا ایام قیام است و زمان جوش و خروش دم
فرح و سرور است و وقت انجذاب موفور . بعد آن بهار جان پرور منتهی بتابستان
پر ثمر شود اعلاء کلمه الله گردد و ترویج شریعة الله جمیع اشیا بدرجه کمال رسد
مائده آسمانی منبسط گردد نفحات قدس شرق و غرب معطر نماید تعالیم الهی
جهانگیر شود نفوس تربیت شود نتایج مشکوره حاصل گردد و ترقّیات کلیّه در عالم
انسانی جلوه نماید و فیوضات رحمانی احاطه کند و شمس حقیقت از افق ملکوت
بنهایت قوّت و حرارت اشراق نماید . و چون بدائرہ نصف النّهار رسد رو بغروب و

زوال نهد و آن بهار روحانیرا از پی زمان خزان آید نشو و نما بایستد نسیم مبدل
بریح عقیم گردد و موسم سقیم طراوت و لطافت باغ و صحرا و گلزار را زائل کند
یعنی انجذابات وجدانیّه مانند اخلاق رحمانیّه مبدل گردد نورانیّت قلوب مکدر شود و
روحانیّت نفوس متغیر گردد فضائل مبدل برذائل شود و تقدیس و تنزیه مانند از
شریعة الله اسمی ماند و از تعالیم الهیّه رسمی پاید اساس دین الله محو و نابود شود
عادات و رسوم موجود گردد تفریق حاصل شود و استقامت بتزلزل تبدیل شود
جانها مرده گردد و قلوب پژمرده شود و نفوس افسرده گردد . ایام زمستان آید یعنی
برودت جهل و نادانی احاطه کند و ظلمت ضلالت نفسانی مستولی شود پس از آن
جمودتست و نافرمانی سفاهت است و کاهلی سفالت است و شؤون حیوانی
برودتست و خمودت جمادی مثل فصل زمستان که کره ارض از تأثیر حرارت
شمس محروم ماند و مخمود و مغموم شود . وقتی که عالم عقول و افکار باین
درجه رسد موت ابدی است و فنای سرمدی و چون موسم زمستان حکمش جاری
گشت دوباره بهار روحانی آید و دور جدید جلوه نماید نسیم روحانی وزد صبح
نورانی دمد ابر رحمانی ببارد پرتو شمس حقیقت بتابد عالم امکان حیات جدید یابد
و خلعت بدیع پوشد جمیع آثار و مواهب ربیع گذشته در این بهار جدید دوباره و
شاید اعظم از آن جلوه نماید . ادوار روحانیّه شمس حقیقت مانند ادوار عالم شمس
دائماً در دور و تجدید است مثلاً شمس حقیقت مثل آفتابست شمس خارج را مشارق
و مطالع متعدّد است روزی از برج سرطان طلوع نماید و وقتی از برج میزان
زمانی از برج دلو اشراق کند و گهی از برج حمل پرتو افشاند اما شمس شمس

واحد است و حقیقت واحده . ارباب دانش عاشق شمسند نه مفتون مشارق و مطالع و اهل بصیرت طالب حقیقتند نه مظاهر و مصادر لهذا آفتاب از هر برج و مشرقی طلوع نماید ساجد گردند و حقیقت از هر نفس مقدّسی ظاهر شود طالب شوند . این نفوس همیشه بحقیقت پی برند و از آفتاب جهان الهی محتجب نگردند عاشق آفتاب و طالب انوار دائماً توجّه بشمس دارد خواه در برج حمل بدرخشد خواه در برج سرطان فیض بخشد خواه در برج جوزا بتابد . امّا جاهلان نادان عاشق بروجند و واله و حیران مشارق نه آفتاب و وقتی که در برج سرطان بود توجّه داشتند بعد آن آفتاب ببرج میزان انتقال کرد چون عاشق برج بودند متوجّه و متمسک ببرج شدند و محتجب از آفتاب چه که آفتاب انتقال کرد . مثلاً یکوقتی شمس حقیقت از برج ابراهیمی پرتوی انداخت بعد در برج موسوی شفقی زد و افقی روشن نمود بعد از برج مسیحی در نهایت قوّت و حرارت و اشراق طلوع کرد آنان که طالب حقیقت بودند آن حقیقت را در هر جا دیدند ساجد شدند . امّا آنهایی که متمسک بابراهیم بودند وقتی که تجلّی بر طور نمود و حقیقت موسی را روشن کرد محتجب شدند و آنهایی که متمسک بموسی بودند وقتی که شمس حقیقت از نقطه مسیحی در نهایت نورانیّت جلوه ربّانی کرد محتجب شدند و قس علی ذلک . پس باید انسان طالب حقیقت باشد آن حقیقت را در هر ذات مقدّسی یابد واله و حیران گردد و منجذب فیض یزدان شود مانند پروانه عاشق نور باشد در هر زجاجی برافروزد و بمثابه بلبل مفتون گل باشد در هر گلشنی بروید . و اگر آفتاب از مغرب طالع شود آفتاب است نباید محتجب بمشرق شد و غرباً محلّ افول و غروب

شمرد و همچنین باید تحرّی فیوضات الهیّه و تجسّس اشراقات رحمانیّه کرد و در هر حقیقتی واضح و آشکار یافت باید واله و حیران شد . ملاحظه کنید که یهود اگر متمسک بافق موسوی نبودند بلکه ناظر بشمس حقیقت بودند البتّه آن شمس را در مطلع حقیقی مسیحی در نهایت جلوه رحمانی مشاهده مینمودند ولی هزار افسوس که بلفظ موسی متمسک شدند و از آن فیض الهی و جلوه ربّانی محروم ماندند .